**اصول، جلسه 96: 17/1/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که آیا در احکام وضعیه استصحاب جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود؟ و از سوی دیگر آیا ذاتاً استصحاب جاری می‌شود یا نمی‌شود، و استصحاب مقدمه‌ای بر استصحاب در احکام وضعیه وجود دارد یا وجود ندارد. در مورد جزئیت و شرطیت مرحوم آقای خویی فرمودند که مثلاً اگر ما در مورد سوره شک داریم که سوره جزء هست. جزئیتش هنوز باقی هست یا باقی نیست، استصحاب بقای جزئیت می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که هنوز جزئیت باقی است. که نتیجه‌اش این هست که خب باید این سوره اتیان بشود. ولی این جزئیت همین مقدار که منشاء انتزاعش به دست شارع باشد، کافی هست برای این‌که استصحاب درش جاری بشود. آقای حائری اینجا اشکال کرده بودند که مجرد این‌که استصحاب، مستصحب ما مربوط به شارع باشد، رفعش به ید شارع باشد، برای جریان استصحاب کافی نیست. باید ثمرة عملی داشته باشد در تعذیر و تنجیز دخالت داشته باشد، یا موضوع حکم شرعی باشد، یا موضوع حکم عقلی به تعزیر و تنجیز باشد، و اینجا جزئیت نه موضوع حکم شرعی است، نه موضوع حکم عقلی هست. آن که موضوع حکم عقلی هست آن منشاء انتزاعش است. بنابر این، آن که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند جزئیت استصحاب درش جاری می‌شود ولی یک اصل حاکمی اینجا درش وجود دارد، آن اصل حاکم این هست که آن استصحابی که در منشاء انتزاع جاری می‌شود حکومت دارد بر استصحابی که در جزئیت و شرطیت و اینها که از امور انتزاعی هستند می‌خواهیم جاری کنیم. این اشکالی بود که آقای حائری استاد ما به مرحوم آقای خویی دارند. اینجا ما عرض می‌کردیم که ما عرض کردیم که معلوم نیست مطلب اینجور باشد که آقای حائری بیان می‌فرمایند. ما ولو حالا بالدقة العقلیة هم اینجور نباشد، عرفاً این را می‌توانیم بگوییم که السورة جزء المأمور به فیجب الاتیان به. یعنی آن حکم عقلی وجوب اتیان را بر جزئیت سوره انسان بار می‌کند. به نظر می‌رسد که اگر شارع بگوید که بگو این شیء جزء هست، یعنی این‌که آن حکم عقلی لزوم امتثال را برش بار کن. این یک مطلب. یک بیان دیگری ممکن است داشته باشیم که فکر می‌کنم که جوهر این بیان با آن بیان قبلی هم یکی باشد. آن این است که بین امر انتزاعی و منشاء انتزاع یک موقعی ما فقط ملازمة بین این دو تا در عالم واقع و در حکم واقعی در ظرف حکم واقعی بین اینها ملازم است، قائل می‌شویم. خب این یک جور است. ولی بعید نیست ما بگوییم که بین امر انتزاعی و منشاء انتزاعش در حکم ظاهری هم ملازمه هست. یعنی اگر امر انتزاعی ظاهراً موجود باشد، منشاء انتزاعش هم باید ظاهراً موجود باشد، در واقع. بنابراین اگر شارع مقدس حکم می‌کند که سوره جزء است، ظاهراً و در زمانی که ما شک داریم که آیا جزئیت سوره باقی هست یا باقی نیست، شارع وقتی حکم می‌کند که این جزئیت باقی است، یعنی این‌که این حکم ظاهری ملازمه دارد با حکم ظاهری بقای وجوب سوره با وجوب سوره، وجوب نماز با سوره. وجوب نماز با سوره که منشاء انتزاع جزئیت سوره برای مأمور به هست، این ملازمه دارد با وجوب نماز با سوره. به نظر می‌رسد که وقتی ملازمه دارد، همین مقدار که، حالا شما منشاء انتزاعش را هم موضوع حکم عقل برای لزوم امتثال بدانید، چون ملازمه در مقام ظاهر وجود دارد، بنابراین اگر شارع گفتش که بگو سوره جزء است، ملازمش که نماز با سوره واجب است در عالم ظاهر، دلیلی بر تحقق آن ملازمش هم هست، ملازمش دیگر موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال و تنجیز آن وجوب. به نظر می‌رسد که این به این بیان هم بتوانیم بیان مرحوم آقای خویی را در مورد این‌که جزئیت درش استصحاب ذاتاً جاری می‌شود را تمام بدانیم. این یک نکته.

اما مرحلة دوم بحث این هست که حالا آیا استصحابی که در منشاء انتزاع جاری می‌شود بر استصحاب در امر انتزاعی مقدم هست، یا مقدم نیست؟ آقای خویی تعبیر می‌کنند استصحاب در منشاء انتزاع حاکم هست بر استصحاب در امر انتزاعی. خب اینجا یک سری اشکالاتی ممکن است مطرح بشود. یک اشکال مبنایی این است که آیا اصلاً در اصول متوافقه که اصولی که نتایجشان، اصل سببی یا مسببی که یک نتیجة واحدی دارند، حکومت اصل سببی بر اصل مسببی صحیح هست یا صحیح نیست. این یک بحث مبنایی هست، آقای خویی اینها را حاکم می‌دانند. و ممکن است یک کسی اینها را حاکم نداند. مرحوم آقای صدر، حاج آقا این را حاکم نمی‌دانند و مقدم نمی‌دانند. خب آن یک اشکال.

یک اشکال دیگر این‌که مطرح شده، آن این هست که اصلاً مناط حکومت اصل سببی بر اصل مسببی در اینجا می‌آید یا نمی‌آید. بعضی از اساتید مطرح کردند که مناطی که مرحوم آقای خویی در حکومت اصل سببی بر اصل مسببی دارند، در جایی هست که رابطة اصل سببی و اصل مسببی، رابطة موضوع و حکم باشد. اصل جاری در موضوع را حاکم بر اصل جاری در حکم می‌دانند. اما رابطة بین منشاء انتزاع و امر انتزاعی موضوع حکم نیست. بنابراین اصل در منشاء انتزاع حکومت ندارد بر اصل در امر انتزاعی. خب این اشکال دیگری که اینجا مطرح شده. البته من به نظرم در بحث اصل سببی و اصل مسببی، مفصل بحث کردیم که ما در بحث اصل سببی و مسببی یک بحث این هست که آیا بین اصل سببی و اصل مسببی تنافی وجود دارد؟ ممکن است در جایی که بین اصل سببی و اصل مسببی رابطة تسبب شرعی نباشد، رابطه‌شان، رابطۀ موضوع و حکم نباشد، اصلاً تنافی وجود نداشته باشد. چون اصل سببی فقط مربوط به سبب هست و مسبب را اثبات نمی‌کند. و بنابراین اگر بین اصل سببی و اصل مسببی هیچگونه، بین اصل سببی و اصل مسببی، ولو وقتی سبب شیء تحقق پیدا می‌کند در وجود واقعی مسببش هم تحقق پیدا می‌کند. ولی اگر گفتیم که اجرای اصل در سبب تنافی ندارد با این‌که در مسبب ما مثلاً عدمش را جاری کنیم. عدمش را، مثلاً فرض کنید این مثال معروفی که هست که در اصل مثبت مطرح هست، آن این است که می‌گویند زید قبلاً زیر لحاف بوده. اگر زید در زیر لحاف بوده باشد، الآن یک شمشیری هم وارد شده، الآن مرده. الآن مرده، بین وجود زید تحت اللحاف و مرگش، در وجود واقعی ملازمه وجود دارد. یعنی اگر زید تحت اللحاف باشد الآن مرگ تحقق پیدا کرده است. ولی چون این تسبب شرعی نیست، تسبب عقلی است، ما ممکن است بگوییم که استصحاب بقاء زید تحت اللحاف اثبات نمی‌کند که زید الآن مُرده. بنابر این ما می‌توانیم هم استصحاب حیات زید را بکنیم، هم استصحاب بقای زید تحت اللحاف. ولو در وجود واقعی این دو تا با همدیگر قابل جمع نیستند. ولی در وجود ظاهری و در حکم ظاهری این دو تا متلازم ممکن است حکمشان با همدیگر متفاوت باشد. بنابراین اصلاً استصحاب حیات زید با استصحاب بقای زید تحت اللحاف اینها با همدیگر تنافی ندارند. چون استصحاب بقای زید تحت اللحاف اثبات مرگ نمی‌کند که با اثبات مرگ به وسیلة این استصحاب تعارض بین این استصحاب و استصحاب حیات زید تحقق پیدا کند. چون اصل در ناحیة سبب فقط در ناحیة سبب هست، سرایت نمی‌کند به منطقة مسبب. به دلیل این‌که ملازمه در حکم واقعی بین اینها برقرار نیست. و فقط ملازمه در حکم واقعی هست، نه در حکم ظاهری. اما اگر، حالا در جایی که تسبب شرعی باشد، اصل سببی موضوع باشد برای اصل مسببی، اینجا اصل تسبب شرعی منشاء ایجاد تعارض می‌شود. یعنی منشاء می‌شود که اصل در ناحیة سبب اثبات کند امری را که در ناحیة مسبب هست. مثلاً من لباسی داشتم که قبلاً نجس بوده است. با آب مستصحب الطهارة این لباس را من می‌شویم. اینجا استصحاب طهارت آب نسبت به استصحاب طهارت لباس مغسول به حالت سببیت دارد. چون اگر شما با آب پاک لباس را بشویید، لباس پاک می‌شود. اینجا بین اصلی که در ناحیة سبب جاری می‌شود که در ناحیة آب اصل جاری می‌شود با استصحاب بقای نجاست ثوب مغسول به ماء، به دلیل شرعیت تسبب تنافی ایجاد می‌شود، تنافی بدوی. در واقع، اصل در ناحیة سبب که می‌گوید این آب پاک است، می‌گوید بگو که لباسی که با آن شسته شده پاک است. اصل در ناحیة مسبب استصحاب بقای نجاست می‌گوید بگو این آب نجس است. شرعیت تسبب باعث می‌شود که بین اصل در ناحیة سبب و اصل در ناحیة مسبب مسب واحد پیدا کنند و تنافی بدوی پیدا کنند و حالا، اما چرا اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است، آیا در تقدیم اصل سببی در اینجا بر اصل مسببی هم آن شرعیت تسبب دخالت دارد، یا شرعیت تسبب دخالت ندارد. ممکن است ما قائل به این بشویم. بگوییم که شرعیت تسبب منشاء ایجاد تنافی بین اصل سببی و اصل مسببی است. اما رفع این تنافی، رفع تنافی بدوی ممکن است آن تسبب شرعی درش دخالت ندارد. همین‌که اصل سببی در رتبة متقدم هست و تقدم رتبی دارد نسبت به اصل مسببی، همین مقدار کافی هست برای این‌که عرف اصل سببی را مقدم بدارد بر اصل مسببی. منشاء تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی، منشاء تقدیمش تقدم رتبی باشد، و مطلق تقدم رتبی باعث بشود که عرفاً اصل جاری در رتبة متقدم بر اصل جاری در رتبة متأخر مقدم باشد. اگر ما اینجوری مشی کنیم می‌توانیم اینجا مطلب مرحوم آقای خویی را تصحیح کنیم. با این توضیح که، ببینید ما در مواردی که بین اصل سببی و اصل مسببی تسبب عقلی است، این‌که گفتیم اصل در ناحیة سبب با اصل در ناحیة مسبب تنافی بدوی ندارند، این در صورتی هست که بین اصل سببی و اصل مسببی تلازم فقط در مرتبة واقع وجود داشته باشد. ولی اگر جایی عرفاً تلازم در حکم ظاهری هم بین اینها برقرار باشد. به‌طوری که اگر یک اصل در ناحیة، در یک طرف جاری کردید این حکم ظاهری در ملازمش هم جاری کنیم. فرض کنید در عناوین متضایف، اگر گفتند این شیء فوق شیء. شیء الف فوق شیء ب هست، ظاهراً نمی‌شود گفت شیء ب تحت شیء الف نیست ظاهراً. بین فوقیت و تحتیت ملازمة واقعی فقط برقرار نیست. در عالم ظاهر هم ملازمه برقرار هست. فرض کنید اگر شارع مقدس گفت زید را فرزند عمرو فرض کن، در بحث رضاع، یک کسی که شیر خورده باشد، این پسر صاحب اللبن تلقی می‌شود. پسر مرضع تلقی می‌شود. خب آن صاحب اللبن هم پدرش و مرضع مادرش تلقی می‌شود. بین ابوّت و بنوّت، یا امومت و بنوت، اینها فقط ملازمة در حکم واقعی نیست. ملازمة در حکم ظاهری هم هست. بنابراین نمی‌تواند یک جایی شارع مقدس بگوید که زید فرزند عمرو هست ظاهراً ولی عمرو پدر زید نیست، ظاهراً. این دو تا از نظر عرف، تنافی عرفی دارند. در اینجا بین اصل سببی و اصل مسببی تنافی وجود دارد. وقتی تنافی وجود داشت، ما ممکن است بگوییم که اینجا در جایی که تنافی وجود دارد اصل سببی بر اصل مسببی مقدم هست چون نکتة تقدیم ترتب رتبی هست. شرعیت تسبب غالباً دخالت دارد در ایجاد تنافی بدوی. نه در رفع تنافی بین اصل جاری در ناحیة سبب با اصل جاری در ناحیة مسبب. بنابراین. ولی در بعضی مواردی که اینجا بین سبب و مسبب ملازمة در حکم ظاهری هم برقرار است، اینجا بین اصل سببی و اصل مسببی، ولو تسبب عقلی هست تنافی بدوی وجود دارد. اینجا تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی به مناط این هست که اصل در ناحیة سبب در رتبة متقدم هست و اصلی که در رتبة متقدم هست بر اصل در رتبة متأخر مقدم هست. ما ممکن است اینجوری بحث را بگوییم. در نتیجه ما اینجوری بگوییم، بگوییم که به دلیل این‌که بین عنوان انتزاعی، امر انتزاعی و منشاء انتزاع عرفاً تلازم در حکم ظاهری هم هست، بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم که از یک طرف مثلاً، نمی‌شود اصل در ناحیة منشاء انتزاع یک چیزی را اقتضاء کند، اصل در ناحیة امر انتزاعی مخالفش را. ما در منشاء انتزاع بگوییم مثلاً وجوب وجود ندارد، در امر انتزاعی بگوییم وجوب وجود دارد. این دو تا با همدیگر عرفا قابل جمع نیست. چون قابل جمع نیست، اصل در ناحیة منشاء انتزاع با اصل در ناحیة امر انتزاعی تنافی بدوی پیدا می‌کنند. تنافی بدوی پیدا کردن همین که منشاء انتزاع تقدم رتبی دارد بر امر انتزاعی، همین باعث می‌شود که آن را مقدم بدارند بر امر انتزاعی. البته این یک تقریبی هست. من سابق به نظرم می‌آمد که در همین تقریب به نظرم می‌آمد که عرفاً نفس تقدم رتبی کافی هست برای این‌که اصل در ناحیة، در رتبة متقدم بر اصل در رتبة متأخر مقدم باشد. و اگر کسی این را بهش مطمئن بشود، خب بحث تمام است. ولی البته بعدا یک تردیدهایی حاصل شد که آیا واقعاً در مرحلة تقدیم اصل سببی بر مسببی، این شرعیت تسبب هم دخالت دارد یا ندارد، یک احتمال هم به ذهنم رسید شاید عرفاً همین که اصل سببی ناظر به اصل مسببی هست به نظارت شرعی، همان هم دخالت داشته باشد در تقدیم. نفس ترتب، تقدم رتبی کفایت نکند. به هر حال این مبتنی بر این هست که آیا ما در تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی در مرحلة تقدیمش هم شرعیت تسبب را معتبر بدانیم یا شرعیت تسبب را معتبر ندانیم. اگر گفتیم نه، نفس تقدم رتبی، اصل سببی بر اصل مسببی کافی هست برای این‌که اصل سببی بر اصل مسببی مقدم بشود، در جایی که به دلیل وجود ملازمه در مرحلة ظاهر بین اصل سببی و مسببی تنافی بدوی می‌شود، اینجا ما می‌توانیم اصل سببی را بر اصل مسببی مقدم بداریم. ظاهر فرمایش حاج آقا در بحث‌ها همین هست که در اینجور موارد نفس تقدم رتبی را کافی می‌دانند. چون ایشان داشتند که در مواردی که بین اصل سببی و اصل مسببی ملازمة در حکم ظاهری هم برقرار باشد ولو تسبب عقلی باشد، اصل سببی بر اصل مسببی مقدم هست. فکر می‌کنم بیان حاج آقا دلیل بر همین هست که اصل سببی علت تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی همین هست که تقدم رتبی دارد اصل سببی بر اصل مسببی. این یک قسمتی از بحث.

اینجا حالا یک نکته‌ای را ضمیمه بکنم، ادامة بحث و تکمیل بحث در فردا ان شاء الله.

یک نکته این‌که ببینید وقتی مثلاً ما می‌گوییم سوره جزء نماز است، جزئیت سوره برای نماز دو تا خاصیت دارد. یکی این‌که باید هنگامی که شما نماز می‌خوانید سوره را هم بیاورید. وجوب اتیان سوره در هنگامی که می‌خواهید نماز بخوانید. این یک خاصیت.

یک خاصیت دیگر این‌که اگر سوره متعذّر شد، قدرت بر سوره سلب شد. اینجا اصل نماز اگر جزء باشد، حتی در ظرف متعذر بودن سوره، اینجا نماز، کل نماز ساقط می‌شود. چون با متعذّر بودن سوره نماز با سوره هم متعذر می‌شود. نماز با سوره که متعذر شد دیگر نماز واجب نخواهد بود.

آن اثر اوّلی که وقتی سوره جزء است ما می‌توانیم بگوییم عقل می‌گوید وقتی سوره جزء است باید سوره را اتیان کنیم، فکر می‌کنم این که، این حکم عقلی برای جزئیت سوره بار شدنش، این‌که مستقیماً بر جزئیت مترتبش می‌کنند و عرف می‌گوید که سوره جزء است پس باید اتیان کرد، خب شاید روشن‌تر باشد، این‌که مستقیم آن اثر عقلی را بر جزئیت سوره بار می‌کنند. هر چند به نظر دقی ممکن است شما بگویید در واقع آن که عقل حکم کرده این است که این وقتی جزء مأمور به هست، پس مأمور به ما نماز با سوره است، پس نماز با سوره را شما باید اتیان کنید، ولی شاید به نظر عرفی، عرف آن وسط یک واسطه‌ای را نمی‌بیند. مستقیماً می‌گوید که سوره جزء نماز است، پس سوره را باید اتیان کرد. اما این اثر دیگر جزئیت سوره که سوره حتی در ظرف تعذر هم جزء نماز است. چون جزء نماز است، پس وقتی سوره متعذر شد کل نماز از وجوب ساقط می‌شود، این اثر دیگر را شاید همان مطلبی که آقای حائری در مورد جزئیت بیان کردند که، آن اشکالی را که مطرح کردند که جزئیت مستقیم آن موضوع حکم عقل به سقوط وجوب نیست. جزئیت سوره حتی در ظرف اضطرار، حتی در ظرف تعذر جزء کشف می‌شود که کلی که از این جزء تشکیل می‌شود، آن هم متعذر هست. وقتی آن متعذر شد، بنابراین تکلیف ساقط هست. آن یک به اصطلاح واسطه‌ای بین جزئیت سوره در ظرف تعذر و سقوط تکلیف به نماز مع السوره وجود دارد. یک واسطه‌ای در این بین وجود دارد، بنابراین ممکن است اشکال آقای حائری را اینجا ما بگوییم که می‌آید. ولی ما عرض کردیم که ما دو بیان برای پاسخ به بیان آقای حائری داشتیم. یک بیان این بود که عرفاً آن وجوب اتیان به جزء بر جزئیت همان جزء بار می‌شود، این یک بیان بود. یک بیان دیگر هم که اگر هم نه مربوط به وجوب کل باشد، اینجا چون ملازمه بین حکم ظاهری، ملازمه‌ای بین امر انتزاعی و منشاء انتزاع در حکم ظاهری هم وجود دارد، همین مقدار که در منشاء انتزاع حکم جاری می‌شود کافی هست برای این‌که همین‌که منشاء انتزاع موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال کافی هست برای این‌که اصل در امر انتزاعی هم جاری بشود، چون اصل در امر انتزاعی ملازمه دارد بر اجرای اصل در منشاء انتزاع. به دلیل این‌که ملازمه فقط در حکم واقعی نیست، در حکم ظاهری هم ملازمه دارد. این بیان دومی که ما عرض می‌کردیم، در این ثمرة دوم به نظر می‌رسد ما می‌توانیم جاری کنیم. بگوییم که، این‌که شارع می‌گوید که در واقع اگر شارع از یک طرف بگوید شما این سوره حتی در ظرف اضطرار جزء نماز است، این ملازمه دارد با این‌که نماز، وقتی این، ما می‌دانیم سوره غیر مقدور است، پس نماز با سوره هم غیر مقدور است. این‌که شارع مقدس بگوید که سوره جزء نماز است و نمازی که غیر مقدور است ولی با این حال می‌خواهد امر را روی کل نماز با سوره ببرد، این عرفاً نمی‌شود. یعنی وقتی سوره جزء نماز باشد، نماز با سوره هم به حکم سوره جزء نماز باشد، و ما علم وجدانی داریم که سوره غیر مقدور هست، نماز با سوره هم غیر مقدور می‌شود. یعنی نماز با سوره غیر مقدور است. اگر سوره جزء نماز باشد، نماز با سوره هم نمی‌تواند واجب باشد. از یک طرف شارع بگوید که سوره جزء نماز است، از یک طرف نماز با سوره را واجب بکند، ولو ظاهراً. در حکم ظاهری هم قدرت شرط است. بنابراین نماز با سوره، وقتی سوره مقدور نیست، نماز با سوره هم برایش قدرت انسان ندارد، بنابراین اگر سوره جزء نماز است، نماز با سوره هم به اصطلاح دیگر واجب نخواهد بود. یا به تعبیر. دیگر وقتی سوره جزء نماز است، نماز بدون سوره واجب نیست. آن چیزی که واجب هست فقط نماز با سوره است، و این نماز با سوره هم که مقدور نیست. نماز بدون سوره این نماز بدون سوره، این واجب نیست، همچنان که اینجوری ما بیان کنیم. این‌که من فکر می‌کنم که بشود بیان مرحوم آقای خویی را در اینجا، هم در هر دو مرحله‌اش، هم در مرحلة اجرای استصحاب در این امر انتزاعی تمام بکنیم، هم در مرحلة تقدیم اصل در منشاء انتزاع بر اصل در امر انتزاعی. البته این تقدیم اصل در منشاء انتزاع بر اصل در امر انتزاعی مبتنی بر همان نکته‌ای بود که آیا تقدیم اصل سببی بر مسببی به مناط نفس تقدم رتبی است یا شرعیت تسبب هم دخالت دارد در این مرحلة تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی. آن دیگر بحث فعلاً تمام. ادامة بحث در جلسة آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان